

# جنگ خاورمیانه و سوسیالیست‌های مارکسی

تذکره اقتصادی

یوسف کهن



## معرفی

شرایط کنونی خاورمیانه یکی از آن تندپیچ‌های بغرنج و مخاطره‌آمیز تاریخی است که تا دهه‌ها در حافظه‌ی جمعی باقی خواهد ماند. حساسیت این برهه‌ی تاریخی، وظیفه‌ی سنگین و خطیری را بر دوش همه‌ی کنش‌گران جنبش‌های اجتماعی - به‌ویژه سوسیالیست‌های انقلابی - می‌گذارد. حول این وظایف مباحثات داغی در رسانه‌های مجازی در جریان است پرداختن به آنها در حوصله‌ی این نوشتار نیست. مطلب حاضر تلاش دارد بلندگوی صدایی باشد که در این میان، پژواک چندان‌ی نداشته است.

## مقدمه

پیش‌تر راجع به جنگِ خانمان‌سوزی که می‌رود تا خاورمیانه را به ویرانی و تباهی بکشد، و اهداف و مقاصدی که تاکنون دنبال کرده و می‌کند، اشاراتی کردم؛<sup>۱</sup> بی‌آن‌که به صفوف شکل‌گرفته و یا در حال شکل‌گیری - در برابر این نسل‌کشی - پرداخته شود. نوشتار حاضر قرار است پاسخ‌گوی این کمبود باشد؛ با این توضیح که بررسی مواضع اپوزیسیون راست، یعنی «رژیم چنجی»های رنگارنگ - که از دیرباز چشم به بالا، کودتا و دخالت دولت‌های غربی و غیره دوخته‌اند - از بررسی حاضر کنار گذاشته شده‌اند. اگر موضع نهایی - و نه منطق و استدلال - جریانات و گرایش‌های سیاسی - اجتماعی سوسیالیست داخل و خارج ایران را مورد ارزیابی قراردهیم با دو صف‌بندی روشن و طیف‌وسییی از مواضع بینابینی روبه‌رو می‌شویم.<sup>۲</sup> دلیل این ناهم‌خوانی و تشتت نظری چیست؟ آیا این نخستین بار است که سوسیالیست‌های فارسی‌زبان، با تهدید جنگ روبه‌رو می‌شوند؟ حتماً چنین نیست. آنها مسلماً غافلگیر نشده‌اند؛ چرا که تجربه‌ی حمله‌ی عراق به ایران را دارند و شاهد نمونه‌های مشابه‌ی فراوان در همسایگی خود بوده‌اند. به‌علاوه با خیلی از مباحثات نظری مربوط به جنگ آشنایند؛ حتی به‌خاطر دارند که در گذشته در جریان همین مباحثات، چندین سازمان سیاسی دچار انشعاب، انشقاق، و فروپاشی شدند.

داستان هرچه باشد، این واقعیت به‌عینه خودنمایی می‌کند که از سرگیری یک دور جدید از مباحثات کشف نظری ضروری است تا حافظه‌ها به‌روز شوند و افق‌ها دقیق‌تر ترسیم گردند.

## ضدیت با جنگ

در حال حاضر بیش از ۱۱۰ جنگ مسلحانه در سراسر جهان در جریان است که حدود نیمی از آنها در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا ثبت شده‌اند.<sup>۳</sup> آکادمیسین‌ها، سیاست‌مداران و ژورنالیست‌های غیرسوسیالیست، در توضیح دلایل این جنگ‌ها، به انگیزه‌های ایدئولوژیک، سیاسی، مذهبی، قومی و روان‌شناختی متوسل می‌شوند، یا از گزینه‌ی سیری‌ناپذیر حرص و آز انسان سخن به میان می‌آورند؛<sup>۴</sup> گاهی نیز علت را در جاه‌طلبی، قدرت‌مداری و خودمحوری این یا آن حاکم/رهبر/پیشوا می‌جویند و یا آن را معلول تعرض به خاک و تمامیت ارضی، توهین به احساسات قومی/ملی/مذهبی و غیره می‌دانند.

سوسیالیست‌های مارکسی با چنین تفاسیری بیگانه‌اند. آنها جنگ‌ها را در دل ساختار اقتصادی-اجتماعی حاکم تحلیل می‌کنند و خاطرنشان می‌شوند که جنگ‌های جاری - که در عصر حاکمیت وجه تولیدی کاپیتالیستی در حال وقوع هستند - نتیجه و محصول رقابت دولت‌ها، بر سر غارت منابع طبیعی و استثمار نیروی کار انسانی هستند.

در جریان جنگ اتریش با پروس (۱۸۶۶)، وقتی طرف‌داران فرانسوی آگوست کنت (معروف به Comteist clique) و پوزیتیویست‌های انگلیسی (معروف به Foxikins) شروع به طرف‌داری از لویی ناپلئون کردند و او را ناجی آلمان خواندند،<sup>۵</sup> مارکس با ارسال نامه‌ای به انگلس (۱۸۶۶)، از او درخواست کرد تا مطلبی درباره‌ی میلیتاریسم یا «صنعتِ سلاخی انسان» (the industry for human slaughter) بنویسد تا ضمیمه‌ی کتاب «کاپیتال» کند.<sup>۶</sup> او که خود راجع به نظامی‌گری اطلاعات چندانی نداشت از انگلس خواست<sup>۷</sup> تا نشان دهد که جنگ به‌مثابه‌ی یک صنعتِ ضدانسانی، در اختیار و کنترل دولت‌هاست و سرنوشت آن - مثل

هر سازمان اجتماعی کاپیتالیستی - توسط وسایل، ادوات، تجهیزات و تسلیحاتی که در آن به کار گرفته می‌شوند، رقم می‌خورد. اگرچه انگلس فرصت آن را نیافت که مطلب درخواستی مارکس را تهیه کند اما می‌توان این اقدام را سرآغازی بر تلاش جدی واضعان سوسیالیسم انقلابی برای تحلیل جنگ‌های عصر کاپیتالیسم به حساب آورد.

با اوج‌گیری جنگ‌های خانمان‌سوز در اروپا، مواضع سوسیالیست‌های انقلابی پخته‌تر و روشن‌تر شد؛ تا جایی که کنگره‌ی انترناسیونال اول، قطع‌نامه‌ی تاریخی و افتخارآفرینش مبنی بر مخالفت با هرگونه جنگ و انحلال ارتش دولتی را به تصویب رساند.<sup>۸</sup> موضعی که سال‌ها بعد صریحاً و مجدداً از طرف انگلس مورد تأکید قرار گرفت.<sup>۹</sup> انگلس در سال‌های پایانی عمرش مطلبی نیز راجع به جنگ نوشت (۱۸۹۳) و از آینده‌ی تیره‌وتاری خبر داد که رقابت تسلیحاتیِ قدرتهای جهانی به‌ارمغان خواهند آورد. او نوشت:

«در سراسر اروپا، سیستم ارتش‌های دائمی تا چنان حد افراطی‌ای گسترش یافته‌اند که یا به‌خاطر تحمیل هزینه‌ی سنگین نظامی به مردم، آنها را به فلاکت اقتصادی خواهند راند، یا که آنها را به یک جنگ سراسری و ویرانگر خواهند کشاند؛ مگر آن‌که ارتش‌های دائمی، در زمان مناسب، براساس تسلیح جهانی توده‌ها، به میلیشیای مسلح بدل شوند.»<sup>۱۰</sup>

به این معنی، انگلس با تأکید بر موضع ضدجنگی سوسیالیست‌های مارکسی، آموخت که نوک حمله‌ی مبارزه‌مان باید متوجه‌ی سیستمی باشد که بر میلیتاریسم و رقابت تسلیحاتی مبتنی است. تمرکز حمله‌ی ما باید علیه کلیه‌ی جنگ‌افروزان باشد که از آتش‌افروزی سود می‌برند و درعوض هزینه‌های سنگین جنگ و ویرانی‌های آن را به توده‌ها تحمیل می‌کنند. بر اساس همین استدلال انگلس نتیجه گرفت که جنگ‌های بین‌کشوری - یا به‌اصطلاح خارجی - در واقع جنگ داخلی محسوب می‌شوند، چرا که جنگ اردوی سرمایه علیه اردوی کار هستند. پس راه‌حل نیز انحلال ارتش و تسلیح عمومی میلیشیا است؛ چیزی که به‌نظر انگلس حتی در چارچوب ساختار کاپیتالیستی تحقق‌پذیر است.

بعدها، لنین ایده‌ی مارکس و انگلس را پرورد و تأکید کرد که کلیه‌ی جنگ‌های کنونی، ادامه‌ی سیاست دولت‌ها در راستای دفاع از منافع طبقات حاکم هستند.<sup>۱۱</sup> به عبارت دیگر جنگ، بازتاب سیاستی است که ریشه در مبارزه‌ی طبقاتی دارد.

تا به اینجا، مرور گذرایی بر دانسته‌های پیشین خود کردیم و به یاد آوردیم که:

- سوسیالیست‌های مارکسی مخالف بلاشروط جنگ، میل‌تاریسم و «صنعت‌سلاخی انسان» هستند. در نظر اینان، جنگ ابزار کاربُردی دولت‌هاست. آنها به جنگ متوسل می‌شوند تا در صحنه‌ی رقابت از هم پیشی بگیرند و سهم بیشتری از ثروت جهانی را به خود و طبقه‌ای که نمایندگی‌اش می‌کنند، اختصاص دهند و نیروی کار وسیع‌تری را به استثمار بکشند. به‌علاوه، جنگ برای دولت‌ها ابزار کارآمدی است تا به کمک آن شورش‌ها و اعتراض‌های توده‌ها را فروبشانند و به کمک مشت آهنین، سیاست‌هایی را که متضمن منافع طبقه‌ی خودی است، به پیش ببرند. از همین رو نیز هست که جنگ را نعمت و برکت می‌خوانند.

- توده‌ها واقفند که نفعی در جنگ‌های رقابتی دول کاپیتالیستی ندارند؛ و تاریخاً آموخته‌اند که هزینه، عوارض و عواقب جنگ‌ها، نهایتاً بر دوش نحیف آنان سنگینی کرده و می‌کند. از این‌رو با جنگ مخالفند و از آن هراس دارند. همین سبب می‌شود تا دولت‌ها دائماً شمشیری را که رویش نوشته شده «تهدید جنگ»، بالای سر مردم بگیرند تا ساده‌تر بتوانند روی صنایع نظامی و برنامه‌های تسلیحاتی سرمایه‌گذاری کنند و به نیازهای اقتصادی و اجتماعی آنان بی‌توجهی نشان دهند و بر دامنه‌ی کنترل پلیسی خود بیفزایند و به بازپس‌گیری دستاوردهای مبارزاتی بپردازند.

- بنا به استدلال انگلس، حتی جنگ‌های به‌اصطلاح خارجی، در اصل، تداوم همان جنگ داخلی‌ای است که بین اردوی کار و اردوی سرمایه‌جریان دارد. بنابراین، عاقلانه‌ترین و کوتاه‌ترین راه برای سرنگونی دولت‌هایی که در خلال جنگ تضعیف می‌شوند، اتحاد اردوی کار در کشورهای درگیر جنگ است.

- بنا به سندی که همین چند روز قبل (۱۶ اکتبر ۲۰۲۴) از سوی سازمان ملل -به مناسبت روز جهانی غذا- منتشر شد، اطلاع‌رسانی شد که بیش از یک میلیارد نفر از جمعیت جهان «در فقر شدید» زندگی می‌کنند و از

دسترسی به غذا، برق و آموزش محرومند؛ و حدود نیمی از این افراد در مناطق در حال جنگ به سر می‌برند.<sup>۱۲</sup> به این معنی، معضل جنگ جهانی است و راه‌حل آن نیز باید جهانی باشد.

اما پیش از ادامه‌ی بحث، به منظور رفع شبهات و سوءتفاهمات لازم هست اشاراتی گذرا به موضع سوسیالیست‌های مارکسی در برابر واژه‌هایی مثل «جنگ تدافعی»، «جنگ عادلانه»، «جنگ طبقاتی» و غیره نیز داشته باشیم. چون به نظر می‌رسد که مارکس و بسیاری از آموزگاران سوسیالیسم نه تنها مخالفتی با جنگ به‌طور عام نداشتند، بلکه از جنگ عادلانه دفاع و جنگ طبقاتی را تشویق می‌کردند. در توضیح به چند نکته باید توجه داشت:

نخست این‌که در این نوشتار و مراجعی که به آنها استناد شد، مراد از جنگ، نبرد مسلحانه میان دولت‌های کاپیتالیستی هست که با سیاست‌های میلیتاریستی و انگیزه‌ی سودآوری از صنعت سلاخی انسان، توسط کاپیتالیست‌ها به پیش برده می‌شود. سوسیالیسم مارکسی بدون هر قیدوشرطی با این جنگ‌افروزی‌ها مخالف است.

دوم این‌که در فرهنگ لغات دولت‌های کاپیتالیستی، «جنگ تدافعی» اسم رمزی برای توجیه سیاست‌های میلیتاریستی و دمیدن بر سیاست‌های جنگ‌افروزانه است. به همین خاطر هم هست که کلیه‌ی این دولت‌ها اسم وزارت‌خانه‌های جنگ را به وزارت دفاع تغییر داده‌اند!

سوم این‌که بحث حول «جنگ عادلانه» در رابطه با جنگ‌های ضدرده‌داری، ضداستعماری، ضدتبعیض نژادی و رهایی‌بخش مطرح شد که بعدتر به «جنگ انقلابی» یا «جنگ مقاومتی» تغییر نام داد؛ یعنی در اینجا، مراد از جنگ، نبرد مقاومت‌آمیز یک جنبش اجتماعی در برابر جنگ‌افروزان است. برای نمونه می‌شود به دفاع جانانه‌ی مارکس از جنگ استقلال آمریکا و جنگ ضدرده‌داری در این کشور مراجعه کرد<sup>۱۳</sup> و یا در پیش‌گفتار کاپیتال (۱۸۶۷) خواند که او جنگ داخلی در آمریکا را طلیعه‌ی انقلابات اجتماعی آتی دانست. یعنی نه تنها بر آن مهر تایید

زد بلکه آن را انقلابی تلقی کرد که نظم سیاسی و مناسبات طبقاتی و مالکیتی را متحول کرد.

چهارم این که منظور از «جنگ طبقاتی» یا درست‌تر «نبرد طبقاتی»، مبارزه‌ای برای انقلاب اجتماعی، به‌منظور الغای کاپیتالیسم و خلع ید جنگ‌افروزان از قدرت سیاسی-نظامی است؛ یعنی نبردی است علیه جنگ! نمونه‌ی چنین برخوردی را می‌شود در «جزوه‌ی یونیوس» (۱۹۱۷) نوشته‌ی رُزا لوکزامبورگ دید.<sup>۱۴</sup>

## جنگ اسرائیل-ایران

پیش‌شرط موضع‌گیری اردوی کار ایران، برخورداری از یک تشکل، سازمان یا حزب سراسری است؛ که متأسفانه موجودیت ندارد. بدون حضور چنین تشکلی، بحث بر سر اتحادِ اردوهای کار کشورهای در حال جنگ به‌منظور اتخاذ یک راه‌کار عملی و جهانی نیز منتفی است. بنابراین وظیفه‌ی عاجلِ سوسیالیست‌های مارکسی تلاش در تسریع سازمان‌یابی اردوی کار است؛ نه صدور بیانیه‌های تکراری «ما محکوم می‌کنیم» و «جمع‌آوری امضا» در فضای مجازی که نه کسی اعتنایی به آن‌ها می‌کند و نه تا به‌حال دردی از دردهای اردوی کار ایران را دوا کرده‌اند. این سبک‌کار، در سنت سوسیالیسم مارکسی جایی ندارد.

وظیفه‌ی دیگر ما، افشاگری است؛ آن‌هم در شرایطی که اخبار بعد از عبور از فیلترهای متنوعِ نهادهای امنیتی و اطلاعاتی رژیم‌های بورژوایی به دست توده‌ها می‌رسند. در چنین شرایطی باید بتوانیم به‌قول مارکس، سازمانِ اجتماعیِ سامان‌دهنده‌ی صنعتِ سلاحی انسان را به توده‌ها بشناسانیم. باید سرمایه‌ی میلیتاریستی را که از جنگ‌افروزی و صنعتِ سلاحی انسان تغذیه می‌کند و با سودآوری سرسام‌آورش، ثبات و دوام کاپیتالیسم را تضمین می‌کند، افشا کنیم.<sup>۱۵</sup>

تحلیل‌های ما از جنگ‌ها باید رادیکال باشند، به ریشه‌ها دست ببرند، از نقد اقتصاد سیاسی بی‌اغازند تا به ارتقای آگاهی طبقاتی اردوی کار یاری برسانند. ضدیت بلاشرط با جنگ، سازمان‌دادن جنبش جهانی علیه جنگ افروزانِ سرمایه‌سالار و مبارزه علیه

میلیتاریسم، تابه‌امروز آذین‌بخش مبارزات سوسیالیسم مارکسی بوده و در آینده نیز باید باشد.

باید دائماً نشان دهیم که با دست‌به‌دست شدن قدرت سیاسی در بالا مخالفیم؛ و در عوض خواهان به‌زیرکشیدن بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی توسط اردوی کار سازمان‌یافته و متشکل هستیم تا بلکه انقلاب اجتماعی را به سامان برسانیم.

وظیفه‌ی ما آن نیست توده‌ها را علیه این یا آن رژیم بسیج کنیم و آن دیگری را از زیر ضرب خشم مبارزاتی توده‌ها دور نگاه داریم؛ آن‌هم به این امید که از آب گل‌آلود ماهی دل‌بخواه خود را صید کنیم! تاریخ به‌ما آموخته که در جریان جنگ، وقتی دولت‌های متخاصم با نشانه‌ی کوچکی از پاگیری یک سازمان توده‌ای و انقلابی روبه‌رو شوند، جنگ را کنار می‌گذارند و به منافع‌شان می‌چسبند و در تبانی باهم، به سرکوب جنبش توده‌ای پرداخته و تا آنجا پیش می‌روند که ایادی خود را بر اریکه‌ی قدرت بنشانند!

نه بمب‌های آن طرف نعمتی به ارمغان می‌آورد و نه موشک‌های این طرف. این‌ها سلاح‌های سلاخی انسان هستند که جز تباهی، ویرانی، خرابی، تشدید اختناق و سرکوب چیز دیگری به همراه نخواهند آورد!

جنگ و میلیتاریسم، به ضرر اردوی کار است؛ چرا که روند رشد مبارزه‌ی طبقاتی را کند یا مختل می‌کند و پاگیری انقلاب اجتماعی را به تأخیر می‌اندازد. از این‌رو شعار مبارزاتی ما باید «قطع بی‌درنگ جنگ»، «سازمان‌یابی اردوی کار» و «تحکیم وحدت طبقاتی اردوی کار جهانی» -به‌ویژه در کشورهای درحال جنگ- باشند.

اگر نمی‌خواهیم یا نمی‌توانیم به وظایف‌تان عمل کنید، اگر وظایف پیش‌تر برشمرده شده‌ی سوسیالیستی را خیال‌پردازی و شعار می‌پنداریم، بهتر است دست از سر اردوی کار، طبقه‌ی کارگر و مارکس برداریم! این حداقل خدمتی است که می‌توانیم به آنان بکنیم. وگرنه دادن آدرس‌های عوضی، آن‌هم با طرح بحث‌های سطحی، تنها به تشتت و پراکندگی هرچه بیشتر اردوی کار می‌انجامد.

سخن کوتاه، که سخنان داهیان‌هی دو آموزگار فرهیخته‌ی سوسیالیسم انقلابی به اندازه‌ی کافی گویاست:



«... طبقه‌ی کارگر آلمان، بی آن که از یک مسیر طولانی انقلابی عبور کند، نمی‌تواند به قدرت برسد... آن‌ها خود باید از طریق اتخاذ موضعی مستقل، بیش‌ترین سهم را در پیروزی‌شان داشته باشند، خود را از منافع طبقاتی‌شان مطلع سازند، و فریب عبارات ریاکارانه‌ی خرده‌بورژوازی دموکرات را نخورند، و برای یک لحظه هم که شده در ضرورت یک حزب پرولتری مستقلاً سازمان یافته، تردید نکنند. شعار مبارزاتی باید این باشد: انقلاب مداوم.»<sup>۱۶</sup> (مارکس، انگلس، ۱۸۵۰)

«تقریباً چهل سال است که ما بر مبارزه‌ی طبقاتی - به عنوان نیروی محرکه‌ی بلاواسطه‌ی تاریخ و به ویژه مبارزه‌ی طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا - به عنوان اهرم بزرگ [اصلی] انقلاب اجتماعی مدرن تأکید کرده‌ایم. بنابراین برای ما غیرممکن است با افرادی که می‌خواهند این مبارزه‌ی طبقاتی را از جنبش حذف کنند، همکاری کنیم. زمانی که انترناسیونال شکل گرفت، ما صریحاً شعار مبارزاتی را صورت‌بندی کردیم: رهایی طبقه‌ی کارگر باید توسط خود طبقه‌ی کارگر حاصل شود. بنابراین ما نمی‌توانیم با افرادی که می‌گویند کارگران آنقدر بی‌سوادند که نمی‌توانند خود را رها کنند و ابتدا باید توسط بورژواهای بشردوست و خرده بورژوازی، از بالا، رها شوند، همکاری کنیم.»<sup>۱۷</sup>

## یادداشت‌ها

<sup>۱</sup> «مجاهله‌ی مارکس با پرونو بائر بر سر جنگ فلسطین و اسرائیل»، «پیغام جنگ غزه به اردوی

کار» و «اسرائیل، پنجاه‌ویکمین ایالت امریکا»

<sup>۲</sup> ۱- آنانی که با تمرکز یک‌جانبه بر نقش جمهوری اسلامی در منطقه، از حملات اسرائیل به خاک ایران دفاع می‌کنند؛ چرا که بر این تصورند که این حملات می‌توانند راه را برای سرنگونی رژیم هموار کنند  
۲- آنانی که با تمرکز صرف بر جنایات اسرائیل و مسکوت گذاشتن نقش جمهوری اسلامی، به مواضع محور مقاومتی‌ها نزدیک شده‌اند و خواهان توقف یک‌جانبه‌ی ماشین جنگی اسرائیل هستند.  
مقالات و مصاحبه‌های زیادی نیز توسط هواداران این دو جناح و نیز آنانی که مواضع بینابینی دارند در اینترنت موجود است که علاقه‌مندان می‌توانند به‌سادگی به آنها دسترسی پیدا کنند.

<sup>3</sup> TODAY'S ARMED CONFLICTS: <https://geneva-academy.ch/galleries/today-s-armed-conflicts>

<sup>۴</sup> مثلاً مهاتما گاندی می‌گفت: «جهان به اندازه‌ی رفع نیاز همگان دارد، اما به اندازه‌ی فرونشاندن حرص‌و‌آز همگان ندارد».

<sup>۵</sup> این جنگ که هفت هفته طول کشید بر سر ایالات ملوک‌الوایی آلمان بود. اتریش که موضع ضعیف‌تری در جنگ داشت از ناپلئون سوم تقاضای کمک کرد که با وساطت او جنگ خاتمه پذیرفت.

#### <sup>6</sup> [Letter to Friedrich Engels, July 7, 1866](#)

در بخش‌هایی از این نامه آمده: «اما نظرت راجع به فوکسیکین [Foxikins؛ پوزیتیویست‌های انگلیسی طرفدار اگوست کنت] چیست که پریروز نفس‌زنان به خانه‌ی ما آمدند و فریاد شادی سردادند: "بناپارت آلمان را نجات داده است!". این دیدگاهی است که بی‌زلی، هریسون و غیره و کل دسته کمیتست [Comteist clique؛ پوزیتیویست‌های فرانسوی طرفدار اگوست کنت] دارند. هرچه زودتر نظرت را برابم بنویس... آیا حوزه‌ای وجود دارد که بتواند این نظریه‌مان را که سازماندهی کار توسط وسایل تولید تعیین می‌شود، به طرز خیره‌کننده‌تری در رابط با صنعت سلاخی انسان به اثبات برساند؟ واقعاً ارزشش را دارد که چیزی در این مورد بنویسی (من دانش لازم برای این کار را ندارم) تا من به عنوان ضمیمه کتابم [کاپیتال] به اسم خودت بیاورم.»

<sup>۷</sup> انگلس در ۲۱ سالگی به سربازی رفت و در گردان توپخانه آموزش نظامی دید. بعد از آن مطالعات وسیعی را پیرامون فنون جنگی و استراتژی‌های نظامی آغاز کرد و مقالاتی نیز نوشت که خوانندگانش گمان می‌بردند نوشته‌ی یک ژنرال ارتش است! به همین خاطر هم بود که در خانواده‌ی مارکس، از سر مزاح، «ژنرال» صدايش می‌زدند. البته گفتنی است که اطلاعات عمیق انگلس در این حوزه مورد تأیید کارشناسان و صاحب‌نظران نظامی هم بود. میکاییل بودن در اثر معروفش اسناد زیادی راجع به دانش نظامی انگلس ارائه کرده‌است.

#### Michael A. Boden, *The First Red Clausewitz: Friedrich Engels and Early Socialist Military Theory, 1848-1870*

<sup>۸</sup> در بخشی از این مصوبه آمده: «کنگره‌ی انجمن بین‌المللی کارگران، ضمن اعلام حمایت کامل و قاطع از اتحادیه‌ی صلح که در ژنو در هفتم سپتامبر برگزار شد و ضمن تقدیر از تلاش‌های آن به منظور حفظ و تأمین صلح اعلام می‌دارد که نه تنها خواهان الغای هرگونه جنگ است بلکه خواهان انحلال ارتش‌های دائمی است...» به نقل از جزوه‌ای که توسط مارکس و انگلس نگاشته شده. ذیل فصل ۷ از لینک زیر:

#### [The International Workingmen's Association; Its Establishment, Organisation, Political and Social Activity, and Growth, Wilhelm Eichhoff - 1869](#)

<sup>۹</sup> انگلس در آنتی دورینگ نوشت: «نظامی‌گری به هدف اصلی دولت‌ها مبدل شده است. مردم صرفاً به تأمین‌کنندگان غذا و مایحتاج سربازان تبدیل شده‌اند. میلیتاریسم حاکم بر اروپا می‌رود تا اروپا را بلعد؛ [غافل از آنکه] بدر نابودی خود را نیز در خود می‌پرورد. رقابت جاری بین دولت‌ها، از سویی، مجبورشان می‌کند تا هر سال پول بیشتری را هزینه‌ی ارتش، نیروی دریایی، توپخانه و غیره کنند که نتیجه‌اش

تسریع ورشکستگی مالی آنهاست؛ و از سوی دیگر، از طریق سربازگیری اجباری گسترده، در درازمدت، همه‌ی مردم را با کاربرد اسلحه آشنا می‌کنند، و نتیجتاً قادرشان می‌سازد تا در لحظه‌ی موعود اراده‌ی خود را بر جنگ افروزان تحمیل کنند... و این به معنی درهم‌پاشی میلیتاریسم از درون و متعاقباً انحلال کلیه‌ی ارتش‌های دائمی خواهد بود.» به نقل از بخش دوم، فصل سوم، ادامه‌ی نظریه‌ی زور.

Frederick Engels, *Anti-Dühring*, 1877, Part II: Political Economy, III. [Theory of Force III](#) (Continuation)

<sup>10</sup> Frederick Engels, [Can Europe Disarm?](#) (1893)

<sup>11</sup> لنین در «جنگ و انترناسیونال دوم» نوشت: «این عبارت [اشاره به جمله فون کلازویتس که «جنگ ادامه‌ی سیاست با وسایل دیگر است.»] همیشه موضع مارکس و انگلس بود، که به هر جنگی به‌عنوان ادامه‌ی سیاست ملل ذی‌نفع – و طبقات مختلف درون آن – در دوره‌ی معین می‌نگریستند.» (لنین ۱۹۳۰، ص ۱۸)

Lenin VI (1930) *The War and the Second International*. New York, NY: International

اشاره: منبع نقل قول فون کلازویتس:

Von Clausewitz C (1982) *On War*. New York, NY: Penguin Books

۱۹۸۲، ص ۱۱۹

<sup>12</sup> به نقل از دویچه وله، ۱۴۰۳/۷/۲۶. «نیم میلیارد نفر در جهان در مناطق جنگی و در فقر زندگی می‌کنند»

<sup>13</sup> «کارگران اروپا یقین دارند که همانطور که جنگ استقلال آمریکا عصر جدیدی را برای عروج طبقه‌ی متوسط آغاز کرد، جنگ ضدبرده‌داری آمریکا همان نقش را برای طبقات کارگر ایفا خواهد کرد» به نقل از مجموعه آثار مارکس و انگلس به زبان انگلیسی، جلد ۲۰، ص. ۱۹-۲۰. برداشت از مقاله‌ی «مارکس، [جنگ داخلی آمریکا و رهایی ایرلند](#)» / حسن مرتضوی.

<sup>14</sup> رزا لوکزامبورگ استدلال کرد که هدف اصلی پرولتاریا در جریان جنگ‌های امپریالیستی و مابین دولت‌های کاپیتالیستی باید جلوگیری و مخالفت بلاشرط با جنگ باشد و این هدف باید در زمان صلح هم دنبال شود. منبع:

Rosa Luxemburg, [The Junius Pamphlet, Chapter 7](#)

<sup>15</sup> در اسناد منتشر شده توسط «مرکز بین‌المللی مطالعات صلح – IPSC» اطلاعات مفصلی راجع به این صنعت وجود دارد: «[نگاهی به تجارت جهانی تسلیحات](#)»، ۵ آذر، ۱۴۰۲.

در بخشی از این گزارش می‌خوانیم: «تجارت جهانی تسلیحات و تخصیص هزینه‌های نظامی... کماکان روند صعودی دارد و تضمین‌های امنیتی دولت‌ها و موضع‌گیری سازمان‌های حقوق بشر پیرامون صلح و ثبات جهانی صرفاً در حد شعار باقی خواهند ماند.»

<sup>16</sup> K. Marx F. Engels (1850), "[Address of the Central Committee to the Communist League](#)"

---

<sup>17</sup> Karl Marx, Friedrich Engels, [Circular Letter to August Bebel, Wilhelm Liebknecht, Wilhelm Bracke and Others](#), 1879.